

جایگاه مهاجرت‌ها در طلوع و افول دانشگاه جندی شاپور

حبیب شرفی صفا^۱

چکیده

سرزمین باستانی ایران همواره در طول تاریخ پذیرای اقوام و گروه‌های مختلف قومی بوده که بنا به دلایل سیاسی، اقتصادی، مذهبی و نیز موقعیت جغرافیایی ایران، به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. از جمله مهم‌ترین این مهاجرت‌ها، مهاجرت گسترده علما و دانشمندان بود، که در دوره ساسانیان منجر به تعالی علمی این سرزمین و شکل‌گیری مرکز علمی جندی شاپور گردید. این مهاجرت‌ها از یکسوریشه در علل داخلی و مبدأ مهاجرین داشت، که آن به وضعیت سیاسی و تعطیلی برخی از مراکز علمی جهان باستان مربوط می‌شد، و از سوی دیگر به موقعیت جغرافیایی ایران و حمایت برخی از پادشاهان ساسانی از علما و دانشمندان مرتبط بود. لذا در پژوهش حاضر در تلاش هستیم تا در یک رویکرد توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع تاریخی به تأثیر مهاجرت‌ها در رشد و تعالی و در نهایت افول دانشگاه جندی شاپور بپردازیم. بررسی تاریخی دانشگاه جندی شاپور به روشنی گویای تأثیر مهاجرت دانشمندان در سه دوره مهم؛ شکل‌گیری، شکوفایی و افول این مرکز علمی جهان باستان است.

واژه‌های کلیدی: گندی شاپور، ساسانیان، مهاجرت، دانشمندان، طلوع و افول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه خوارزمی sharafihabib@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۴



مقدمه

سابقه فعالیت مراکز علمی در ایران و تأثیرپذیری ایرانیان از مراکز علمی ملل مختلف، به پیش از روی کار آمدن ساسانیان و تأسیس مرکز علمی گندی شاپور باز می‌گردد. از جمله این پایگاه‌های کهن تفکر علمی در ایران باستان، انجمن‌های فلسفی و علمی مغان ایران بوده که پیش از پیدایش حوزه علمی آتن، متفکرین و فلاسفه یونانی به گونه‌های مختلفی از آن بهره مند شده واز سوی دیگر خودانجمن مغان ایران نیز به نوعی متأثر از دانش‌های سرزمین بابل بوده است (دهقی، ۱۳۸۶: ۱۹-۴۱). مرکز علمی دیگری که در حدود سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد گشایش یافت مدرسه علمی اسکندیه بود. این مدرسه که پایگاه برخورد اندیشه‌های علمی، فلسفی و عرفانی بود، به مرور جانشین حوزه علمیه آتن در یونان شد و متفکرین و دانشمندان بزرگی همچون اقلیدوس (۲۸۳-۳۶۰ ق.م)، ارشمیدوس (سده سوم میلادی) و جالینوس (۱۳۱ تا ۲۰۰ میلادی) پرورش یافته این مرکز بودند که نقش موثری در برپایی مدارس و مراکز علمی در سرزمین‌های شرق و غرب ایفا کردند. پس از آنکه امپراتوری روم شرقی به قسطنطنیه انتقال یافت این شهر پایگاه دیگری برای انجمن دانشمندان شد. اما این حوزه به واسطه دخالت‌های متعصبین دینی هیچگاه با حوزه اسکندریه برابری نکرد. هنگامی که مصر دست مسلمانان افتاد، ارتباط این شهر با روم قطع شد و اقتصاد آن دچار رکود گردید. پس از افول حوزه علمی اسکندریه در اوایل دوره اسلامی دانشمندان روی به پایگاه انطاکیه نهادند و بدین ترتیب دانش و فرهنگ یونان به تدریج به سمت شرق منتقل شد و به زودی در شهرهای حران، رها، نصیبین، آمد و قنسیرین حوزه‌های علمی جدیدی برپا شد. از آنجا که شهرهای مذکور گاه در دست ایرانیان و گاه تحت تسلط امپراتوری روم بوده حوزه‌های علمیه آن جایگاه تلاقی اندیشه‌های شرق و غرب به شمار می‌رفت.

از این مدارس بود که علوم و دانش فلسفه به غرب ایران بازتاب یافت و با ترجمه‌ها و تأسیس مدارس از سوی برخی از ایرانیان پرورش یافته این مراکز، زمینه‌های تأسیس مراکز علمی بزرگ و برپایی نهضت ترجمه در ایران، به ویژه در عهد خسرو انوشیروان مؤثر واقع گشت (سگایا، ۱۳۷۲: ۴۸۶). در پی این تحولات، در عصر فرمانروایی ساسانی مدارس علمی در شهرهای ریو اردشیر، سلوکیه تیسفون، گندی شاپور و حتی ولایات شرقی ایران، نظیر مرو، بلخ و سغد برپا شد. این مدارس مرکز برخورد اندیشه‌های ایرانی با افکار هندی، یونانی، سریانی و رومی بودند (صفا، ۱۳۷۱: ۱۲). بنابراین حوزه‌های علمیه آتن و اسکندریه الگوی مناسبی برای ایجاد مدارس علمی از این دست در مشرق زمین شد. ساسانیان با استفاده از تجارب گذشته و نیز بهره‌گیری از دانش غرب که به واسطه رواج آن‌ها مسیحیت به مشرق زمین راه پیدا کرده بود توانستند ایران را به یکی از پایگاه‌های مهم علمی در آن روزگار تبدیل



نمایند (دهقی، ۱۳۸۶: ۱۹-۴۱). بدین ترتیب، اندیشه و جهان بینی مغان و فلاسفه ایرانی، ضمن انتقال از فلات ایران به جهان غرب، با تحولی برتر و ارزنده تر به مشرق زمین بازگشت (صفا، ۱۳۷۱: ۱۲).
 بررسی سابقه تاریخی مرکز علمی جندی شاپور همواره مورد توجه پژوهشگران بوده و مقالات و پژوهش‌هایی در این زمینه منتشر شده که نشان از اهمیت این مرکز علمی جهان باستان دارد. اما نگارنده در پژوهش حاضر تلاش نموده تا با بررسی مهاجرت اقوام و گروه‌ها به جندی شاپور در ادوار مختلف، تأثیر آن را در رشد و شکوفایی و در نهایت افول این مرکز علمی مورد بررسی قرار دهد که به زعم نگارنده این موضوع تأثیر بسزایی در وضعیت علمی و رشد و شکوفایی و افول جندی شاپور داشته است.

گندی شاپور

گندی شاپور یا معرب آن جندی شاپور، به زبان پهلوی «وه اندو شاه پوهر» (vehandivishahpuhr)، یعنی شهر شاپور بهتر از انطاکیه است. این شهر به معنی «لشکرگاه یا دژ نظامی شاپور» نیز آمده است (گیرشمن، ۱۳۳۶: ۱۳۴) که بعدها به «وندی شاپور» و «گندی شاپور» و در دوره اسلامی به «جندی شاپور» تغییر یافته است (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱۶).

گندی شاپور در سال ۲۷۱ میلادی به دستور شاپور یکم در یک منطقه باستانی که «جنتا شاپیرتا یا باغ زیبا» (Gentasphairta) نام داشت، بنا به قولی به دست اسرای رومی و یونانی و به مناسبت پیروزی شاپور بر والریانوس، امپراتور روم ساخته شد و در آنجا برای اولین بار طب بقراطی به دست پزشکان یونانی که به همراه دختر امپراتور آمده بودند، تأسیس گردید (رجب نیا، ۱۳۶۴: ۶۴). این شهر از همان آغاز، گروه‌هایی از اقوام و ملل مختلف را در خود جای داد که این امر به مرور زمان زمینه پیدایش شهر گندی شاپور و بعدها رشد و ترقی دانشگاه آن را فراهم ساخت. تنوع جمعیتی این شهر به اندازه‌ای بوده که حتی بنای خود شهر گندی شاپور را هم به طراحان انطاکیه‌ای نسبت می‌دهند (پاتیس، ۱۳۸۸: ۶۳۹) زیرا آن را نمونه‌ای از طرح شهرسازی هیپوداموس ملطی یکی از بزرگ‌ترین شهرسازان عهد باستان می‌دانند (ایمانی پور و کائید، ۱۳۸۶: ۳۹).

مهاجرت‌ها و تنوع جمعیتی در گندی شاپور را می‌توان در دو بخش؛ علل موجود در «مبدأ» و علل و عوامل موجود در «مقصد» مورد بررسی قرار داد. علل و عوامل موجود در مبدأ ریشه در اوضاع سیاسی و مذهبی موطن دانشمندان داشته و مهاجرت‌هایی که به این صورت انجام می‌گرفت را گاه می‌توان در مقوله مهاجرت‌های اجباری جای داد. اما در خصوص علل موجود در مقصد می‌توان به توانایی‌های محیطی و شرایط مناسب اقلیمی شهر گندی شاپور،



تسامح و تساحل پادشاهان ساسانی و برخی موارد دیگر اشاره کرد. اشاره کرد که جذب و گرایش آزادانه مهاجران به این شهر را در امکان پذیر می‌ساخت.

در خصوص مورد نخست، یعنی عوامل موجود در مبدأ، باید دانست که، این ایام مصادف گردیده بود با جنگ‌های بی پایان ساسانیان و رومیان که تقریباً تا اواخر حکومت ساسانی نیز ادامه یافت و به دنبال این درگیری‌ها و تسخیر نواحی، افراد و گروه‌هایی، کما به اختیار یا اجبار شروع به مهاجرت به سرزمین‌های همجوار و مراکز علمی جدید کردند که نمونه بارز آن پساز شکست امپراتور روم شرقی (یویانوس) از ایران و سردمداری امپراتوری روم غربی و پاپ‌های واتیکان اتفاق افتاد و با افزایش اختلافات مذهبی، مسیحیان شرق امپراتوری شروع به مهاجرت دسته جمعی به مرزهای غربی و بخصوص به اسقف نشین غرب ایران یعنی «وه انتیوک شاپور» نمودند، که استقبال پادشاه ایران از این مهاجرین و اقدامات لازم جهت اسکان آنان، در اندک زمانی موجب مهاجرت‌های مسیحیان از جمله گروه‌های تازه پزشکان یونانی و رومی به ایران را موجب گردید. اما در جانب دیگر، موقعیت جغرافیایی و قابلیت‌های طبیعی شهر گندی شاپور قرار داشت که در جذب مهاجرین تأثیر بسیاری داشت و ما از آن با عنوان علل و عوامل موجود در مقصد یاد کردیم. این شهر همواره از سوی مورخان قرون نخستین اسلامی به شهری فراخ نعمت، پربرکت و برخوردار از آب و هوایی مطبوع گزارش شده است (یاقوت حموی، ۱۹۷۷: ۳۰۵). «مقدسی» گندی شاپور را اینگونه توصیف می‌کند: «جندی شاپور حوزه ایست که شاپور آن را آباد کرده بنام خویش بست. در مرز کوهستان و دلشاد می‌باشد. گویند پایتخت شاهان بوده و در آن شکر بسیار می‌پزند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۰۶). این شهر با برخورداری از آب و هوای مناسب، خاک خوب، آب فراوان و موقعیتی ممتاز در کنار رود فرات و بر سر راه جاده ابریشم و تلاقی راه‌های ایران و یونان و مصر و در عین حال فضایی یونانی- رومی می‌توانسته است فضای خوبی برای حکیمان و فرزندان یونانی و رومی باشد (خدایی، ۱۳۸۸: ۶۱) و در عظمت و زیبایی جندی‌شاپور همین بس که نویسندگان مسیحی، این شهر را همانند «بیزانس» دانسته‌اند.

عامل مهم و تأثیر گذار دیگر در مهاجرت دانشمندان (عوامل موجود در مقصد)، تسامح و تساحل پادشاهان ساسانی در برخورد با مهاجرین بوده است. پادشاهان ساسانی یا به دلیل برخورداری از این تسامح و تساحل و یا طبق اعتقاد و باور زرتشتی، که خود را مقید بدان می‌دیدند، پذیرای دانشمندان و اقوام مختلف در شهر و مرکز علمی گندی شاپور بودند که این امر سبب می‌شد تا دانشمندان و پزشکان بیگانه این سرزمین را مأمونی امن برای کسب علم یا تعلیم دانش خویش و کسب موقعیت یا درآمد دانسته و بدان مهاجرت کنند. لذا از زمان شاپور اول، پزشکان و دانشمندان سریانی به شهر گندی شاپور وارد شده و به آموزش دیگران مبادرت می‌ورزیدند (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵).



در این آموزشگاه مجادلات دینی و کلامی راه نداشت و این مرکز فقط راه علمی خود را می‌پیمود (ناصری، ۱۳۸۹: ۳۰۰-۳۱۴). چنانکه در نیمه اول قرن پنجم میلادی عده‌ای از مسیحیان نسطوری از آسیای صغیر به گندی شاپور مهاجرت کردند و در این شهر اقامت گزیدند، همینطور با بسته شدن مدرسه آتن و الرها به دست ژوستینین، هفت نفر از نو افلاطونیان به تیسفون پناهنده شدند (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۸). در واقع در این آموزشگاه، هم از مسیحیان یونانی و سریانی بودند و هم از زرتشتیان ایرانی و دانشمندان هندی و احتمالاً دیگر اقلیت‌ها (عیزی، ۱۳۸۹: ۲۳-۳۰)، لیکن نه از تأثیر کلیسا در آنجا خبری بود و نه از حضور موبدان نشانه‌ای در آن یافته می‌شد، بلکه در آنجا مطالعات و فعالیت‌های علمی و پژوهشی که آمیخته‌ای از تجارب علمی و عملی همه آن‌ها بوده وجود داشته است (ناصری، ۱۳۸۹: ۳۰۰-۳۱۴). لذا به همین دلیل بود که بعد از گسترش شهر و اهمیت یافتن سیاسی آن موقعیت مسیحیان منطقه نیز روزبه‌روز بهتر شده و آنجا مادر شهر اسقف نشین ایران گشت (خدادادیان، ۱۳۸۶: ۹۲۷) و همانگونه که در منابع نیز اشاره شده، زبان تدریس در مدرسه گندی شاپور بدوای یونانی بوده است (شروینی، ۱۳۸۱: ۶۱).

دوره آغازین مهاجرت‌ها: علل و زمینه‌ها (۲۰۵-۴۹۸)

پیشینه حضور پزشکان و دانشمندان غربی در ایران به دوران هخامنشیان باز می‌گردد. در آن دوره اطبایی همچون «دموکدس» جراح و شکسته بند دربار داریوش اول از اسرای جنوب یونان، «آپولونید» پزشک یونانی دربار خشایارشا و «کتزیاس» پزشک و مورخ معروف یونانی که به مدت هفده سال در دربار داریوش دوم و پسرش اردشیر دوم بود، در ایران حضور داشتند (الگود، ۱۳۷۱: ۶۵-۶۶). اما توجه جدی به احیای یک مرکز علمی جامع و گردآوری دانشمندان و علما در آن، در زمان اردشیر ساسانی عملی گشت و همو بود که دستور جمع‌آوری منابع را به‌جمعی از پزشکان و دانشمندان صادر کرد تا منابع از بین رفته و به تاراج رفته را دوباره گردآوری کنند (ممتحن، ۱۳۴۷: ۳۱). «ابن ندیم» در این باره اشاره دارد: «تا آنکه اردشیر بابکان از خاندان ساسانی به پادشاهی رسید... و همین که زمام کلیه امور را بدست گرفت، مردمانی را به هند و روم و چین فرستاد تا از تمام کتاب‌هایی که نزدشان بود نسخه برداری نمایند، پسرش شاپور نیز پس از وی، همین رویه را دنبال کرد تا آنکه تمام کتاب‌ها به پارسی درآمد و پس از او، کسری انوشیروان نیز برای علاقه و محبتی که به علم و دانش داشت به جمع و تألیف آن کتاب‌ها پرداخت و به آن عمل می‌نمود» (ابن ندیم، ۱۳۴۷: ۳۶۰).

با وجود اقداماتی که در زمان اردشیر ساسانی بنیانگذار پادشاهی ساسانی برای احیای علمی کشور و تأسیس مرکز علمی در کشور صورت گرفت، اما این امر تا روی کار آمدن شاپور اول ساسانی (۱۷۲-۱۴۲) و تأسیس دانشگاه



گندی شاپور به تعویق افتاد. دینوری درباره تأسیس این دانشگاه می‌گوید: «چون شاپور پسر اردشیر به خاک روم لشکر کشید، کشورهای فالوقیه و قبدوقیه را بگشاد و در خاک روم پیش رفت، سپس به عراق بازگشت و به خوزستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری برگزیند و رومیانی را که همراه آورده بود در آنجا نشیمن دهد. پس شهر گندی شاپور را پی افکند» (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۹). شاپور پس از تصرف سوریه و غلبه بر امپراطور روم و دست یافتن بر انطاکیه و ازدواج با دختر قیصر، از هر صنفی از اصناف که همراه این نو عروس بودند به گندی شاپور آمدند و در این میان: پزشکان و دانشمندی بودند که چون به این شهر آمدند شروع به آموختن دیگران کردند تا اینکه ایرانیان در فضل و هنر سرآمد دیگران گشتند و طببقراطیدر شرق رواج یافت (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱۰۱؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵؛ ویسفوهر، ۱۳۸۲: ۲۰۳) بدین ترتیب، شاپور اول بعد از شکست رومیان و اسکان آن‌ها در دو شهر، گندی شاپور و اهواز، باعث رونق این مرکز علمی و دانش پزشکی آن شد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۱).

مهاجرت‌ها در این دوره به اندازه‌ای افزایش یافته بود که این باور را بر انگیزته بود که این مرکز علمی تحت نظر اولیای کلیسای نسطوری اداره می‌شود، زیرا پزشکان و روحانیون موظف بودند هر روز پیش از آغاز خدمت روزانه در مراسم صبحگاهی شرکت کنند (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۱۱). بنابراین نهضتی که در دوره اردشیر ساسانی آغاز شده بود نوعی علاقه و انگیزه برای پادشاهان بعدی ایجاد کرد تا از اقدامات گذشته پیروی نمایند، که این امر در تأسیس یک پایگاه بزرگ علمی، نظیر دانشگاه گندی شاپور تأثیر بسزایی داشت و همچنین باعث گردید تا دانشمندان رانده شده از مراکز علمی دیگر، نظیر؛ قسطنطنیه و مسیحیان نسطوری، به ایران روی آورند.

پس از درگذشت شاپور اول، گندی شاپور رونق سابق خود را از دست داد و برای مدتی به افول گرایید، چرا که در فاصله ۶ سال هفت فرمانروا در ایران به سلطنت رسیدند تا اینکه بلاخره شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ م) به پادشاهی رسید. یکی از مهم‌ترین وقایع دوره شاپور دوم، جنگ‌های بی پایان ایران و روم بود که تقریباً تا اواخر حکومت ساسانی نیز ادامه یافت. شاپور توانست با شکست یوویانوس (امپراتور روم) و طی معاهده‌ای، شهر نصیبین (در نزدیکی شهر الرها)، را به کنترل خود درآورد ولی الرها همچنان در قلمرو حاکمیت روم باقی ماند. در نتیجه بسیاری از مردم تحصیل کرده و ثروتمند نصیبین بی درنگ به الرها هجوم بردند و در پی آن مدرسه ایرانی الرها ساخته شد. یکی دیگر از ثمرات این پیروزی، رخنه و نفوذ دانشمندان نسطوری و گسترش دانش روم شرقی به ایران و همکاری نسطوریان و ایرانیان بود (نجم آبادی، ۱۳۴۱: ۳۸۶). همچنین طبق روایات شاپور دوم اسرایی را که از مغرب آورده بود، در این شهر سکنی داد و اسیران رومی را مجبور به بازسازی و آبادانی گندی شاپور کرد (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۲۵۱). همچنین در این دوره بود که اختلافات مذهبی در روم به اوج خود رسید و به دنبال آن نسطوریوس، اسقف بزرگ قسطنطنیه، به علت بدعت گذاری از مقام خود برکنار شده و خود و پیروانش مورد طرد و



تکفیر قرار گرفتند و امپراتور به منظور خاموش کردن آن‌ها، در سال ۴۸۹ م. دستور بستن درهای دانشگاه و تعطیل کلیه دروس آن و اخراج آن‌ها از ادسا را صادر کرد و در این موقع اکثر پزشکان به گندی شاپور روی آوردند که برای چندین سال به قرارگاه کشیشان نسطوری تبدیل شده بود و از چندی پیش مرکز علمی در آن قرار داشت.

مرکز علمی گندی شاپور پس از مدت کوتاهی که از زمان گشایش آن می‌گذشت، شاهد حضور طالبان علم و پژوهندگان از سراسر جهان بود. شاپور در نخستین روز افتتاح این دانشگاه گفته بود: «شمشیرهای ما مرزها را می‌گشاید و دانش و فرهنگ ما قلب‌ها و مغزها را تسخیر می‌کند» (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۳۵۹). با توجه به استقبالی که شاپور از دانشمندان به عمل می‌آورد، دانشجویان و استادان از اکناف جهان به این مرکز علمی روی می‌آوردند، مسیحیان نسطوری در آن دانشگاه پذیرفته می‌شدند و ترجمه‌های آثار یونانی در طب و فلسفه را به ارمغان آوردند. نو افلاطونیان نیز در آنجا بذر صوفی‌گری را کاشتند و سنت طب هندوستان، ایران، سوریه و یونان در آنجا به هم آمیخت و یک سبک درمانی شکوفا را به وجود آورد (ویل دورانت، ۱۳۷۳: ۷۱).

شهرت جهانی دانشکده گندی شاپور در مرکز علمی جهان، به قدری بود که در کمتر از ده سال بیش از صد پزشک، استاد و فیلسوف از کشورهای یونان، روم، سیسیل، مصر، هند و چین به گندی شاپور آمدند که با خود کتاب‌های چندی به خصوص در دانش پزشکی به همراه داشتند (محمدی ملایری، ۱۳۵۶: ۲۳۳) و در این میان شاپور امتیازات بشماری برای حوزه‌های علمی دانشگاه‌الرها و نصیبین در نظر گرفته بود با مزایای بیش از شهر خودشان آن‌ها را جذب می‌کرد که این خود باعث رشد چشمگیر دانشگاه گندی شاپور نه تنها در علوم پزشکی بلکه در علوم دیگری نظیر فلسفه، حکمت، ریاضی، نجوم و فیزیک نیز شد (احمدزاده، ۱۳۸۷: ۱۰). همچنین در این دوره آزادی مذاهب نماینده همه مذاهب را جلب نمود و آزادی مباحثه بین مردم و دانشمندان، یک نظام التقاطی از پزشکی را که در کنار یک شیوه کهن از پزشکی قرار گرفت، تکمیل کرد و به اصطلاح یک نظام ملی، ایرانی، هندی، یونانی و یونانی نامیده شد، این موقعیت غالب به نظر می‌رسید تا این که اخراج نسطوریان (۴۸۹ م) از شهر ادسا و پناهنده شدن آن‌ها به ایران، به ویژه در گندی شاپور اتفاق افتاد، پس از آن بیشتر از طریق این مسیحیان نسطوری بود که علم یونانی مسیر خودش را از طریق رسانه سریانی، به استان‌های مختلف ایران و امپراطوری اسلامی یافت. در این میان، دانش هندی جایگاهی بخصوصی یافت و شاپور دوم هم که به خوبی به نتایج مثبت مرادده‌های علمی واقف بود، توجه ویژه‌ای به آن نشان داد. به طوری که نقل شده است شاپور پزشکی از هند بیاورد و در کرخه شوش جای داد، بعد از آن مردم شوش وارث طب وی شدند و به قول طبری مردم این ناحیه از ایران در پزشکی از دیگران برترند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۰۵/۲). ورود قابل ملاحظه‌ای از پزشکان هندی به ایران، جدای از ورود انفرادی آن‌ها در زمان‌های مختلف، در دوران شاپور دوم افزایش یافت (مسکویه، ۱۳۶۹: ۱۳۹/۱).



اوج مهاجرت ها و دوران طلایی جندی شاپور (۶۲۲-۶۵۱)

بادرگذشت شاپوردوم (۳۷۹ م.)، گندی شاپور به مدتی که صد و پنجاه سال، دچار رکود گردید تا اینکه خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) به پادشاهی رسید. در دوره خسرو انوشیروان، گندی شاپور به اوج شکوفایی خود رسید و به حق این دوره را «عصر طلایی» دانسته‌اند. خسرو دوم، منشأ خدمات فراوانی در زمینه دانش پزشکی و فلسفی شد، همچنین در روایات شرقی، خسرو انوشیروان نمونه دادگستری است و مؤلفین عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف تلاش او برای حفظ عدالت نقل کرده‌اند (کریستن سن، ۱۳۱۷: ۲۶۳). دینوری می‌گوید: «در میان شهریاران ایران، پادشاهی در جامع بودن و آگاهی از فنون ادب و حکمت مانند انوشیروان وجود نداشت و هیچ یک از پادشاهان چون او در طلب علم کوشا نبودند. وی همواره افراد با فضل و خرد را به خود نزدیک می‌ساخت و از آن‌ها تقدیر می‌کرد» (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۹). در واقع خسرو انوشیروان نسبت به سایر شاهان این امتیاز را داشت، که در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشت و نسبت به عقاید مختلف دینی و مذاهب فلسفی وسعت نظر نشان می‌داد (کریستن سن، ۱۳۱۷: ۲۹۸، ۲۶۳). با اقدامات این پادشاه بود که در سال ۵۴۰ میلادی وسعت شهر گندی شاپور دو برابر شد. چرا که خسرو انوشیروان به توسعه دانشگاه و بیمارستان گندی شاپور همت بسیار گماشت و استادان بسیاری را از یونان و روم به تدریس دعوت کرد و «برزویه» طبیب را نیز به هند اعزام داشت. برزویه به هنگام بازگشت، چند پزشک، گیاه شناس و یک فیلسوف و ستاره شناس به ایران آورد. سپس مدت کوتاهی ریاست دانشگاه و مدتی طولانی رییس دانشکده پزشکی بود. از آن زمان به بعد دانشگاه گندی شاپور با وجود پزشکان مسیحی رونق تازه ای گرفت و ترویج کتب یونانی و استفاده از کتب علمی آنان موجب رواج بیشتر طب بقراطی در این مرکز علمی گردید.

خسرو انوشیروان خود به فلسفه و علوم علاقه مند بود و در جلسات بحث و مناظره دانشمندان شرکت می‌جست و شاید تأثیر همین گفت و شنودها بود که خسرو انوشیروان را به آموزش فلسفه و حکمت یونان ترغیب می‌کرد. استادان وی در زمینه حکمت یونان کهن، بزرگانی همچون؛ پولس پارسی (Paulus Persa) و ارائیوسیونانی (Uranios) بودند (مصلحی، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۱۲). در «اخبار الحکماء» آمده: در سال پنجم سلطنت انوشیروان، پزشکان هندی گندی شاپور به فرمان شاه برای برگزاری همایش علمی، گردآمدند، این نشست به ریاست «درستابد» رئیس پزشکان، پزشک مخصوص خسرو و با حضور سوفسطای و همکارانش و با همراهی، یوحنا و تعداد زیادی از پزشکان، دیگر برگزار شد، هرکس به مسائل مورد بحث در این اجلاس نظر بیفکند درجه دانش و تجربه ایشان را در می‌یابد (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵).



بدین ترتیب مرکز علمی گندی شاپور را به تمام معنا می‌توان یک «دانشگاه» دانشگاه مرکز بین‌المللی دانست، زیرا علاوه بر آنکه هرکسی از هر ملیتی و هر دینی بدون تعصب می‌توانست در آن تدریس و تحصیل نماید و مکاتب مختلف پزشکی از جمله مزدیسنا، هندی، رومی، پارسی در آنجا تدریس می‌شد و همچنین پناهگاهی برای دانشمندان به شمار می‌رفت، چنانکه در سال ۵۲۹ میلادی با انحلال آکادمی نوافلاطونی آتن (۵۲۹ م.) به دستور «ژوستی نیان» امپراتور روم، هفت تن از فیلسوفان آن جلای وطن کردند و به دربار ایران پناه آوردند و با خود آموزه‌های یونانی را به این شهر آوردند و مورد عنایت کامل خسرو انوشیروان قرار گرفتند (مشکور، ۱۳۶۶: ۹۱۱؛ رپیکا، ۱۳۸۱: ۹۳). این دانشمندان ظاهراً هنگام اقامت خویش در دربار ساسانی، برای مدت کوتاهی کار خود را در دانشگاه نو بنیاد گندی شاپور خوزستان ادامه دادند (سامی، ۱۳۴۲: ۱۱۹). اسامی این دانشمندان عبارت بود از: دمسیکوس سوری (DamaskiosU)، سیمپلیکیوس کیلیانی (Simplikios)، یولامیوس فروکی (Eulamios)، پریسکیانویلیدیانی (Priskianos)، هرمیاس فنیقی (Hermias)، دیوجانوس فنیقی (Diogenes)، ایسیدوروس (Isodoros)، اهل غزه (مصلحی، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۱۲). انوشیروان با این ۷ تن به ویژه با پریسکیانوس مباحثاتی داشت و مسایلی را با او در میان می‌گذاشت. همچنین در این دوره به دنبال پیرزوی خسرو انوشیروان بر ژوستین (۵۴۰ م)، صدها پزشک، کیمیاگر و دانشمند از شهرهای علمی بیزانس، مصر، الرها وارد گندی شاپور شدند و در گندی شاپور و تیسفون و نیز سلوکیه جابجا شدند. (لومرل، ۱۳۲۹: ۶۳).

خسرو انوشیروان به دانش پزشکی که ترکیبی از علوم پزشکی بابل، آشوری، یونانی، مصری، ایرانی، و حتی چینی بود، اهمیت زیادی داد (گیبون، ۱۳۵۲: ۹۶۳). هرچند گفته می‌شود که طب هندی و رومی در گندی شاپور بیشتر تدریس می‌شد، اما سایر مکتب‌های علمی نیز در گندی شاپور فعال بوده‌اند. از جمله مسیحیان نسطوری که زمینه نفوذ دانشمندان یونانی را در دانشگاه گندی شاپور فراهم کردند. نسطوریان که در قرن پنجم میلادی به دنبال اخراج از روم به بین‌النهرین و ایران پناهنده شدند، به رغم مسیحی بودن، به خاطر دانش طبی و نجومی خود مورد استقبال قرار گرفتند و در گندی شاپور مستقر شدند و به ساخت رصدخانه همت گذاشتند. در بین کسانی که از میان ملل مختلف به گندی شاپور پناه آوردند، بسیاری را نیز باید دانش پژوهانی محسوب داشت که به منظور کسب دانش و یا تکمیل تحصیلات خویش به آنجا آمده بودند. از جمله این دانش پژوهان عرب- که از نام وی در منابع سخن به میان آمده؛ «حارث بن کلد» بود که از جندی شاپوریان طب آموخته بود و در گندی شاپور طبابت کرده بوده و ثروتی اندوخته بود (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱۰۱). همچنین منابع از وی به عنوان اولین پزشک، عرب یاد کرده‌اند که تحصیلات خود را در مدرسه گندی شاپور تکمیل کرد و حتی یکبار به حضور و مشاوره با خسرو انوشیروان راه یافت. شرح مجلس مشاوره بین انوشیروان و حارث بن کلد در کتاب «ابن ابی اصیبعه» به صورت گسترده بیان



شده است (ابن اصبیعه، ۱۲۹۹: ۱۰۹) حارث بن کلدی و پسرش نصر بن حارث بعدها در کسوت پزشک در خدمت خلفای راشدین وارد شدند (ابن جلیجل، ۱۳۴۹: ۱۲۴).

این گوناگونی اقوام و گروه‌ها در گندی شاپور سبب تنوع مختلف شیوه‌ها و نظریات در رابطه با علوم و به ویژه دانش پزشکی و نحوه درمان در بیمارستان و مراکز آموزشی این شهر گردید، به گونه‌ای که با اقدامات شهریاران مختلف در جلب پزشکان بیگانه به ایرانشهر و دستور ترجمه متون مختلف، به ویژه تحت تأثیر اقدامات خسرو انوشیروان در زمان پادشاهی وی، نظام پزشکی ایرانیان شبکه بزرگی از رشد فرهنگی با دیگر سیستم‌های پزشکی بزرگ جهان از قبیل چین، هند و یونان را تشکیل داد (کاویانی، ۱۳۹۵: ۱۰۵). در واقع حضور و آموزش ترکیبی و همگام ملل مختلف در مدرسه پزشکی گندی شاپور سبب گردید که این مرکز آموزشی-درمانی، ترکیبی از نظام‌های یاد شده باشد. در نتیجه این نظام با پیشرفت در تئوری و شیوه‌های پزشکی و همچنین شاخه‌های مختلفی از پزشکی و نجوم، هویت و تعریف خاصی بر پزشکی جهانی داد. از این رو ترکیبی از تئوری‌های پزشکی یونانی جالینوسی و جنبه علمی آکادمی گندی شاپور در سده‌های بعد، پزشکان بزرگی چون؛ رازی، ابن سینا، و علی بن عباس اهوازی را که همه ایرانی بودند، را به وجود آورد. زیرا آموزگاران گندی شاپور از پزشکان هندی، ایرانی، چینی، مصری و نسطوریان مسیحی تشکیل می‌شدند که تجربیاتی را که در طی زمان اندوخته بودند و با همکاری در مکتب گندی شاپور کسب کرده بودند، با هم انتزاع نموده و شکل بهتر و کامل‌تری از شیوه درمان و برخورد با بیماری‌ها را ارائه می‌دادند و به تدریج دستاوردهایی را در کنار هم کسب نموده و با گذر زمان آن را به نسل‌های بعد منتقل نمودند (همان: ۱۰۵-۱۰۶).

هرچند که مکتب گندی شاپور از میراث مراکز دیگر علمی بهره می‌برد، اما در آخر این ایرانیان بودند که با دستاوردهای خویش و اکتساباتی که از دانش پزشکی دیگران نمودند و «فائق و سرآمد گشتند، به حدی که جماعتی طریقه ایشان را بر طریقه یونانین و هند ترجیح دادند و قانون‌ها و دستور‌ها ابداع نمودند و کتاب‌ها گرد آوردند» (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵) بنابراین پزشکان ایرانی دستاوردهای علمی دیگر مردمان را پذیرفته و آن‌ها را با کشفیات خود تطبیق نموده و اصلاح کردند، سپس قوانین پزشکی را شفاف نموده و کاری که پزشکان دیگر سرزمین‌ها انجام داده بودند ثبت کردند (کاویانی، ۱۳۹۵: ۱۰۵). به گونه‌ای که این دانشگاه کانون اصلی انتقال دانش میان خاور و باختر بود و گندی شاپور به یک شهر دانشگاهی بزرگ جهانی تبدیل شد و به نام «شهر علم» در جهان شهرت یافت (احمد زاده، ۱۳۸۷: ۱۰).

افول جندی شاپور

گندی شاپور مقارن ورود اعراب مسلمان به ایران در درجه اول اعتلا و اعتبار خود بود. این شهردر سال ۶۳۶ میلادی (سال ۱۷ یا ۱۸ هجری قمری) تسلیم «ابوموسی اشعری» (بلاذری، ۱۳۷۷: ۵۳۳) و یا به قولی به «ابوسیره» فرمانده سپاه اسلام شد اما شهرت دانشگاه گندی شاپور و تدابیر صورت گرفته باعث شد که از گزند حوادث مصون بماند (الگود، ۱۳۷۱: ۶۵). شهرت مدرسه طب گندی شاپور و بیمارستان و رؤسای آن تا مدتی از دوره اسلامی هم به قوت خود باقیبود و اداره آن تا سال ۲۶۵ ه.ق، به عهده خاندان بختیشوع بود.

دانشگاه جندی شاپور در زمان بنی امیه چندان نتوانست به مراکز و مناطق دیگر نفوذ کند، دلیل این امر نیز در تبعیض قومی و عقیده برتری عرب بر سایر اقوام و نفوذ علوم یونانی و رومی در دمشق (مقر حکومت امویان) نهفته بود (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۶۰). به همین دلیل اغلب پزشکان دربار اموی، رومی بودند و حتی بر خلفای اموی نیز نفوذ سیاسی داشتند. این وضعیت حتی در دوره عباسیان هم که انتظار می‌رفت با قدرت یابی عنصر ایرانی بهبود یابد، تغییر چندانی نکرد. در این دوره، وجود برخی خاندان‌های دانش پژوه و حمایت فراوان حاکمان عباسی باعث شد تا خصلت دانش پروری در بعضی از خانواده‌های اصیل ایرانی به صورت موروثی تجلی نماید که از جمله با نفوذترین این خاندان‌ها، خاندان مسیحی بختیشوع بودند. آغاز ارتباط خاندان بختیشوع با دربار خلافت، به زمان خلافت منصور باز می‌گشتکه در واقع برقراری نخستین ارتباط بین دستگاه خلافت بغداد و بیمارستان جندی شاپور نیز بود. این خاندان از عیسویان نسطوری ایران بودند که در اوایل عهد عباسی ریاست بیمارستان جندی شاپور را بر عهده داشتند (صفا، ۱۳۷۱: ۵۲)، اما به مرور زمان و با توجه حاکمان عباسی و حمایت آنان از این خاندان، زمینه مهاجرت آنان از جندی شاپور به مرکز خلافت عباسی و «بیت الحکمه» فراهم آمد. برخی از اعضای این خاندان عبارت بودند از: بختیشوع اول، جبرئیل اول، جرجیس، بختیشوع دوم، جبرئیل دوم، بختیشوع سوم، عبیداله اول، جبرائیل سوم، عبیداله سوم.

نخستین شخص از خاندان بختیشوع، جرجیس بن بختیشوع (متوفی بعد از ۱۵۲ ه.ق/۷۶۹ م) بود که با بروز کسالت منصور عباسی برای درمان وی با دو نفر از شاگردان خود «عیسی بن شهلافا» و «ابراهیم بن سرافیون» روانه بغداد گردید. خاندان بختیشوع با استفاده از نفوذ و قدرت خود، زمینه حضور فعال پزشکان دیگری از جندی شاپور نظیر یوحنا بن ماسویه را در بغداد و دربار خلافت عباسی مهیا ساختند. یوحنا (۱۶۳-۲۴۳ ه.ق./۷۷۷-۸۵۷ م.) از قدیم‌ترین و مشهورترین دانشمندان ایرانی سریانی نژاد و نصرانی مذهب بود که مهارتش در پزشکی و ویژگی‌های فردی، سبب گردید، به مدت بیش از نیم قرن در خدمت چند تن از خلفای سیاسی (هارون الرشید، مأمون،





معتصم، واثق، متوکل) از اقبال بالایی برخوردار گردد، اما درخشش عمده‌اش در زمان مأمون و در سمت ریاست بیت الحکمه بود (خزّی ماجد، ۱۳۷۲: ۲۰).

با روی کار آمدن خاندان بنی عباس و نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت و آوازه و شهرت بیمارستان جندی شاپور، برخی از پزشکان را از همان ابتدا به بهانه‌های مختلف به دربار خلافت کشاند و این چنین بود که بلاخره در زمان هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ هجری) و زیر نظر جبرئیل یا جورجیس فرزند بختیشوع رئیس بیمارستان گندی شاپور، نخستین بیمارستان پس از اسلام در بغداد بنا شد، سپس (به سال ۲۰۱ هجری) مأمون «بیت الحکمه» را در بغداد به تقلید از گندی شاپور ساخته که نخستین نسل از استادان بیت الحکمه همگی از دانشمندان جندی شاپور بودند.

به مرور زمان با مهاجرت استادان و خاندان‌های پزشکی جندی شاپور همچون؛ بختیشوع، ماسویه، حنین و حارث بن کلد و پسرش نصر بن حارث (ابن جلجل، ۱۳۴۹: ۱۲۴) به بغداد این مرکز علمی جهان باستان رو به افول نهاد و پس از چند سال شماری از عالمان تنها در رشته‌های نجوم و ریاضیات، آن هم نه چندان قوی در آنجا به فعالیت پرداختند و نهایتاً بین سال‌های ۱۲۰-۱۶۵ هجری بقیه مدرسه گندی شاپور نیز به بغداد انتقال یافت. اما برابر نوشته کتاب «حدودالعالم من المشرق الی المغرب» شهر گندی شاپور تا سال ۳۷۲ هجری هنوز آباد بوده ولی بعداً به کلی ویران شده و به جز چند تپه چیزی از آن باقی نمانده است. به این ترتیب طب ایرانی که ترکیبی از طب اوسطایی و طب یونانی و دیگر ملل بود همراه با تجربه بالینی ۳۰۰ ساله بیمارستان گندی شاپور دستمایه طب اسلامی شد (خضری، ۱۳۷۲: ۳۴-۳۹).

به طور خلاصه باید چند عامل مهم را در افول مرکز علمی جندی شاپور دخیل دانست:

۱. سقوط سلسله ساسانی که متولیان جندی شاپور بودند.
 ۲. روی کار آمدن عباسیان و نفوذ برخی خاندان‌های دانش دوست ایرانی در مرکز خلافت عباسی که زمینه مهاجرت دیگر دانشمندان گندی شاپور را نیز به بغداد فراهم ساخت.
 ۳. برتری یافتن حوزه علمی بغداد بر جندی شاپور و تأسیس بیت الحکمه (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۱۶).
 ۴. رقابت خاندان‌های ایرانی برای نفوذ در دربار عباسیان، به خصوص خاندان بختیشوع و ماسویه.
- جندی شاپور با این پیشینه به زنجیره پیوند دهنده تمدن نوپای اسلامی با تمدن کهن پیوست و یکی از نخستین و ارزشمندترین حلقه‌های آن شد. مدرسه جندی شاپور در محیطی که مرکز تجمع دانشمندان با ملیت‌های گوناگون بود، پزشکی ایرانی و یونانی را در هم آمیخت و زمینه را برای زایش پزشکی اسلامی هموار کرد. بنابراین تاریخ پزشکی اسلام را در سده‌های نخست باید دارای دو مکتب شمرد؛ مکتب جندی شاپور و مکتب بغداد، که این مکتب اخیر، خود پرورده مکتب نخست بود (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۶۹).



بنابراین، همان علل و عواملی (تسامح و تساحل پادشاهان و قدرت سیاسی منسجم قدرتمند، موقعیت شهر جندی شاپور، مهاجرت‌ها و...) که در آغاز موجب رشد و تعالی جندی شاپور گردید، پس از سقوط ساسانیان نیز تأثیر بسزایی در افول چراغ علم و دانش در جندی شاپور داشت.

نتیجه‌گیری

دانشگاه جندی شاپور در دوره ساسانیان بر پایه مراکز علمی نظیر؛ انجمن مغان ایران، مکتب اسکندریه، الرها و برخی مراکز دیگر شکل گرفت و با ایجاد بسترهای مناسب توانست پذیرای بسیاری از علما و دانشمندانی باشد که از مراکز علمی دیگر رانده شده بودند و در جستجوی محلی مناسب برای فعالیت‌های علمی خود بودند. پادشاهان ساسانی با آگاهی از این موضوع، با آغوش گرم‌پذیرای مهاجرین گردیدند و این آغازی شد به مهاجرت‌های گسترده دانشمندان و اقوام و گروه‌های مختلف که در جستجوی مأمنی امن برای ادامه فعالیت‌های علمی خود بودند. لذا این امر زمینه‌هایی تبدیل جندی شاپور را به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی جهان باستان فراهم نمود. اما علیرغم مهاجرت‌های گسترده اقوام و ملل مختلف به جندی شاپور و تأثیر پذیری این مرکز علمی از دستاوردهای علمی آنان، در نهایت این ایرانیان بودند که توانستند یافته‌ها جدید را با کشفیات خود تطبیق نموده و اصلاح کنند و آن را به حد اعتلای خود برسانند و در نهایت نیز با ظهور اسلام این دستاوردها به جهان اسلام منتقل شدند. بنابراین نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد، همانگونه که این مرکز علمی خود بر پایه‌های مراکز علمی پیش از خود شکل گرفت و با حمایت‌های پادشاهان و توانمندی‌های اقلیمی خود توانست به اوج رونق و شکوفایی خود دست یابد، اما این وضعیت هرچند در دوره اسلامی تا حدودی ادامه یافت، اما با از دست دادن متولیان خود، دیگر رونق اقتصادی و علمی سابق خود را پیدا نکرد و با تأسیس مراکز علمی جدید، مهم‌ترین و تأثیر گذارترین اتفاق یعنی مهاجرت دانشمندان از این مرکز، آغاز شد که این امر به بی‌رونقی و درنهایت به افول آن منجر شد.

منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۶۴). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- الگود، سیریل (۱۳۷۱). *تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای شرقی*، تهران: امیرکبی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق (۱۳۴۷). *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- ابن‌العبری، غریغوریوسابوالفرج‌جاهری (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قفطی، ابوالحسن (۱۳۷۱). *اخبار الحکما*، به کوشش بهمن دارائی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



- ابن اصبیعه (۱۲۹۹). *عیون الانبا فی طبقات الاطباء*، قاهره: مطبعه الوهبیه.
- ابن جلجل، سلیمان بن حسان الاندلسی (۱۳۴۹). *طبقات الاطباء و الحكماء*، ترجمه سید محمد کاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۷۷). *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- پاتیس، دنیل (۱۳۸۸). *باستانشناسی ایلام*، ترجمه زهرا کائید، تهران: سمت.
- تاج بخش، حسن (۱۳۷۹). *تاریخ بیمارستان‌های ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۲۸). *غرر اخبار الفرس و سیرهم*، تهران: چاپخانه مجلس.
- حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله (۱۹۷۷). *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.
- خدادایان، اردشیر (۱۳۸۶). *تاریخ یونان باستان*، تهران: انتشارات سخن.
- خزی، ماجد (۱۳۷۲). *سیر فلسفه در میان اسلام*، ترجمه اسماعیل سعادت و دیگران، تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات نی.
- رپیکا، یان (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، تهران: علمی و فرهنگی.
- رجب نیا، مهدی (۱۳۶۴). *تاریخ طب اسلامی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- سامی، علی (۱۳۴۲). *تمدن ساسانی*، ج ۱، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- شروینی، مهربان (۱۳۸۱). *دانشگاه جندی شاپور در گهواره تاریخ*، تهران: پورشاد.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری*، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید (۱۳۷۵). *تاریخ الرسل و ملوک*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- قفطی، ابوالحسن (۱۳۷۱). *تاریخ الحكماء*، ترجمه بهمن دارائی، تهران: دانشگاه تهران.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۱۷). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: چاپ رنگین.
- گیرشمن، رومن (۱۳۳۶). *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیبون، ادوارد (۱۳۵۲). *انحطاط و سقوط امپراتوری روم*، ترجمه فرنگیس شادمان، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لومرل، پل (۱۳۲۹). *تاریخ بیزانس*، ترجمه علی اکبر اعتصام زاده، تهران: چاپخانه علی اکبر علمی.



مقدسی، محمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، به کوشش علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

مقدسی، مطهر بن عبدالله (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: نشر آگه. ممتحن، حسینعلی (۱۳۴۷). سرگذشت جندی شاپور، اهواز: انتشارات دانشگاه جندی شاپور. ویشفهر، یوزف (۱۳۸۲). ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس. محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۴). تاریخ و فرهنگ ایران در عصر انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس.

محمدی ملایری، محمد (۱۳۵۶). فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹). تجارب الامم، ج ۱، تهران: انتشارات سروش. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: دنیای کتاب. نجم آبادی، محمود (۱۳۴۱). تاریخ طب ایران، تهران، چاپ هنر بخش. ویل دورانت (۱۳۷۳). تاریخ تمدن، کتاب چهارم، عصر ایمان، بخش دوم: تمدن اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اقبال.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات:

جعفری دهقی، محمود (۱۳۸۶). «سرچشمه‌های دانش در عهد باستان و تأثیر ایرانیان بر انتشار علوم»، مجله دانشکده و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال پنجم و ششم، ش ۱۸۴. خضری، احمد رضا (۱۳۷۲). «مروری بر تاریخ طب در ایران»، مجله دانشگاه علوم پزشکی زنجان، دوره یکم، شماره ۳ و ۴.

خدایی، محمد زمان (۱۳۸۸). «نگاهی نوبه شهری کهن»، دانشگاه اصفهان، شماره ۴. سجادی، صادق (۱۳۷۶). «جندی شاپور در دوره اسلامی»، نامه پژوهش - فصلنامه تحقیقات فرهنگی، سال دوم، شماره ۴.

عزیزی، محمد حسین (۱۳۸۹). «پیشینه مدرسه گندی شاپور، مهم‌ترین مرکز پزشکی در دوره باستان»، مجله طب و تزکیه، دوره ۱۹، ش ۳.



- کاویانی پویا، حمید و جلیلیان، شهرام (۱۳۹۵). «ترکیب جمعیتی پزشکان و تشکیلات داخلی بیمارستان جندی شاپور»، ویژه نامه حکمت و خرد.
- ایمانی پور، محمد تقی؛ کائید، زهرا (۱۳۸۶). «جایگاه فرهنگی و علمی شهر گندی شاپور در زمان ساسانیان»، پژوهشهای تاریخی ایران و اسلام، سال نهم، ش ۱۶.
- محمود آبادی، اصغر (۱۳۸۴). «دانشگاه جندی شاپور»، مجله تاریخ اسلام، ش ۲۳.
- مصلحی شاد، ابراهیم (۱۳۸۹). «دانشگاه جندی شاپور»، مجله طب سنتی اسلام و ایران، سال اول، ش ۲.
- ناصری، محسن؛ غفاری، فرزانه (۱۳۸۹). «خوزیان پزشکانی از جندی شاپور»، مجله طب سنتی اسلام و ایران، سال اول، ش ۴.

